

## محمد باقر خلیجالی

از نمونه‌های بارز این روش در ادبیات فارسی علاوه بر کلیله و دمنه ، هزار و یک شب و امثال آن ، مثنوی مولوی است که در آن « مطالب و مضامین یک قصه و حتی گاهی الفاظ و کلمات آن منبأ و منشأ تحقیقات حکمتی و بیان مطالب عرفانی دور و درازی می‌گردد که چه بسا از آیات ، احادیث ، اخبار ، کلمات قصار . ضرب المثلها و کنایات خلق کومک می‌گیرد ، بتدریج همان حکایت اصلی که گویی آبتن است جابجا حکایتها و تمثیلهای فرعی دیگری می‌زاید و چه بسا این داستانهای فرعی خود دارای شاخه‌های تحقیقی و عرفانی می‌گردد » بسان درخت پرشاخه‌ای که تنه‌ی آن زیر انبوه شاخ و برگها پنهان است (از مقدمه‌ی جمالزاده : «بانگ نای»).

سبک و شیوه‌ی محمد باقر خلیجالی هم درسروند مثنوی ثعلبیه چنین است . وی داستان متن را که داستان آبتن بدان نام می‌دهیم ، بهانه قرار میدهد و به باز نمودن افکار و اندیشه‌های خود می‌پردازد .

هر کلمه و اصطلاحی ممکن است او را به بحث مفصل و به باز گو کردن داستانها و حکایات متعددی وادارد و سر آخر مجبور کند که از خواننده بسبب طول کلام عذر بخواهد و یا در میان انبوه حکایات ، تمثیلهای و گزارشها سردرگم شود .

در مثل همچنانکه جلال‌الدین محمد مرتب سخن خود را می‌برد و به مطالب دیگر می‌پردازد و با اصطلاح به حاشیه میرود ، وی نیز جای - جای داستان و مطلبی بیادش می‌آید و بجا و نابجا بگزارش آن می‌آغازد و بایسن بحث تازه ، بیشتر چنین وارد میشود :

مناسب دور یازیم بوئیر ده بیر نقل

کی تا عبرت گؤنورسون صاحبی عقل (۱)

و یا :

مناسب دور بوئیر ده بیر حکایت

کی ائیلوب موللا گول میرزا روایت (۲) ص ۷

و یا چنین :

یتیشدی خاطریمه بیر حکایت

خوشوم گلدی سنه ائیلوم روایت ص ۲۸

و همچنانکه مولوی سخن را کش میداد و خواننده را آزرده میساخت و چون

میدانست که از موضوع خارج شده است ، چنین بوزش میخواست و به اصل مطلب

میپرداخت :

شد ز حد این ، باز کرد ای یار کرد

روستایی خواجه را بین خانه برد

و یا :

گفته ایم اینرا ولی بار دیگر شد مکرر بهر تا کید نظر

یا اینکه :

بارها گفتیم اینرا ای حسن می نگردم از بیانش سیر من

و یا :

۱- در ترجمه‌ی فارسی :

مناسب شد در اینجا باز یک نقل که تا عبرت بگیرد صاحب عقل

۲- در ترجمه‌ی فارسی :

مناسب شد در اینجا یک حکایت کند چون ملا گل میرزا روایت

بس مثال و شرح خواهد این کلام

لیک ترسم تا نلغزرد فیهام عام

ویا مانند :

این سخن پایان ندارد ای اخی ... و غیره .

وی نیز تا آنجا که تواناست ، داستان و مطلب و تمثیل و گزارش میآورد ، و چون خسته شد بسر سخن باز میگردد و بیشتر با کلمه‌ی « خلاصه ... » به سخن میآغازد :

خلاصه ، چو نکو روباه ی بد انجام

توزون چکدی کناره دوتدو آرام ... ص ۳۶

خلاصه ، چون ائشبتدی اول ستمگر

خروسون سؤزارین ، اولدو مکدر ... ص ۴۳

خلاصه ، ناغل ائدیپ بیله ارنلر

روایت گولشنیندن گول درنلر ... ص ۷۰

ویا :

غرض ، چونکو خروسی زار و معزون

تامام ائندی جاواین اول جیگر خون ... ص ۵۰

و وقتی که در می یابد اطناب کلامش موجب ملال شده است ، چنین به خود

هشدار میدهد :

أوزاندی سؤز کی قیلدی خلقی خسته ،

قلم دور مایشین کشت مطلب اوسته !

و چنانکه مولوی وقتی باین بیت میرسید :

ور بگفتی مه بر آمد بنگرید  
 ور بگفتی سبز شد آن شاخ بید  
 بلافاصله هشت بیت متوالی که هر دو مصراع آن با «ور بگفتی ...» آغاز میشود  
 میآورد ، و یا پس از بیت :

بر یکی قند است و بر دیگر چو زهر  
 بر یکی لطف است و بر دیگر چو قهر

بیست و شش بار « بر یکی ... بر دیگر ...» را تکرار میکنند و يك مطلب را  
 چندین بار به مضامین مختلف میآورد ، وی نیز هر جا که دلش خواست ، چنین  
 تفتنی میکند .

مثلا پس از بیت :

بیر یسینه میسر ناز و نعمت

بیر یسی آج ، چکر یوزمین مذلت ،

هیچده بیت دیگر با تکرار همین مضمون و با مقید بودن باینکه لنگه های

ابیات را با «بیر یسینه ...» و «بیر یسی ...» بیاغازد ، آورده است . برای نمونه :

بیر یسی جیکر ییب یاغلی پیلوودان ،

بیر یسی دویمای ییبدر نان - ی جوودان

بیر یسی نین یا غار دوولت باشیندان ،

بیر یسی گور مه ییب بیر پول یاشیندان

بیر یسی باشه قویموش تاج - ی شاهی ،

بیر یسی باش آچیق یوخسدور کولاهی

بیری نوکر ، بیر یسی خان اولو بدور ،

بیری تاپین ، بیری سلطان اولو بدور

بیری بیری لشکری یالقیزجا قاتلار ،  
 بیرینه «پیخ!» دئییبسن، باغری چارتلار!  
 بیری داییم چالار چنگک و چغانه ،  
 بیرسی نئی کیمی کلمیش فغانه !  
 بیرینن آغزی گولامکدن بیغیشماز ،  
 بیرسی درد و محنتدن کؤز آچماز !  
 بیری اطلس تومان کشیمیش داماخلی ،  
 بیرینین بیری تومانی وار یاماخلی  
 بیرینین منزلی قصر الکرامه ،  
 بیری حسرت قالیب بیر هیللی دامه ...  
 بیری دیلدارینی چکمیش قوجاقه  
 بیرسی اودلانیب ناری فراقه ... ☆

(\*) در متن ترجمه‌ی فارسی :  
 یکی را دولت آید هم‌چو باران ،  
 یکی با لشکری هم‌زور باشد  
 یکی از خنده شد دائم دهن باز  
 یکی خوابید در قصر الکرامه  
 یکی پوشد لباس شب نما را  
 یکی در بر بگیرد ماهتابی  
 یکی پولی نبیند جز به باران  
 یکی بر پای پیلان مور باشد  
 همی آن دیگری گرید به آواز  
 دگر در زیر پل بر وصله جامه  
 به‌دیگر وصله چون کوکب سمارا  
 یکی سوزد ز فرقت چون کبابی

(نا تمام)